

دیلتهای زیر سلطه کانت است



منوچهر صانعی دره بیدی استاد دانشگاه شهید بهشتی با بیان اینکه دیلتای انتقادی به کارهای آگوست کنت وارد کرد، گفت: حرف کنت این بود که اساساً نگرش علمی یکی بیشتر نیست حالا این می خواهد فیزیک یا جامعه شناسی باشد.

منوچهر صانعی دره بیدی استاد دانشگاه شهید بهشتی با بیان اینکه دیلتای انتقادی به کارهای آگوست کنت وارد کرد، گفت: حرف کنت این بود که اساساً نگرش علمی یکی بیشتر نیست حالا این می خواهد فیزیک یا جامعه شناسی باشد. دیلتای به کنت ایراد می گیرد و می گوید علوم انسانی اساس، موضوع و ماهیتش با علوم طبیعی متفاوت است.

به گزارش خبرنگار مهر، فلسفه کانت در قرن نوزدهم در آلمان به دو شاخه ایده آلیسم هگلی و نئوکانتی ها تقسیم شد. ویلهلم دیلتای نقطه مقابل هگل از نظر فلسفه است، او را یکی از نخستین نئوکانتی ها می دانند. دکتر منوچهر صانعی دره بیدی استاد بازنشسته دانشگاه شهید بهشتی با همت فراوان به ترجمه آثار این فیلسوف آلمانی پرداخته که تاکنون پنج مجموعه از این آثار را منتشر کرده است، یک جلد از این مجموعه هم در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتظر مجوز نشر می باشد که امید است به زودی در اختیار دوستداران فلسفه قرار بگیرد. جلد دوم این مجموعه با عنوان، "به فهم درآوردن جهان انسانی" آخرین جلد این مجموعه است که به چاپ رسیده به همین مناسبت به گفتگویی کوتاه با وی پرداختیم که از نظر شما می گذرد.

*اساساً دیدگاه دیلتای در "به فهم درآوردن جهان انسانی" چیست؟

دیلتای پایه گذار علوم انسانی است که این مسئله به زمان ارسطو بر می گردد، ارسطو در کنار یک مجموعه بنام علوم طبیعی که همان فیزیک باشد یک واژه "پلی تیکوم" را به کار برده و مطرح کرده است که در انگلیسی می شود "پالیتیک" که ما به آن علوم سیاسی می گوییم که البته این واژه هم غلط است بلکه باید دانش شهرنشینی ترجمه می شد. این دانش شهرنشینی مجموعه علمی بود در کنار علوم طبیعی که به زبان امروزی اقتصاد، جامعه شناسی، روانشناسی، حقوق و دانشهای مربوط به زبان و ادبیات و ... را شامل می شد. این تقسیم بندی بعد از ارسطو دست به دست می گشت تا اینکه در قرن نوزدهم، برای اولین بار آگوست کنت فرانسوی در آن تجدیدنظر کرد و به اصطلاح همان "پلی تیکون" ارسطو یا همان "پالیتیک" را به "سوسیولوژیک" که ما آنرا به جامعه شناسی ترجمه می کنیم نامید.

آگوست کنت برای نخستین بار گفت اینها علوم مربوط به جامعه است و تعبیری که به کار می برد فیزیک جامعه بود. بعد از کنت دیلتای انتقادی به کارهای کنت وارد کرد. حرف کنت این بود که اساساً نگرش علمی یکی بیشتر نیست حالا این می خواهد فیزیک یا جامعه شناسی باشد. دیلتای به کنت ایراد می گیرد و می گوید علوم انسانی (این اصطلاح که در واقع به معنی علوم روحی یا ذهنی است از دیلتای است) یعنی اقتصاد، حقوق، سیاست، جامعه شناسی و روانشناسی و اسطوره شناسی و علم کلام یا دین شناسی و زبان و علوم مربوط به زبان شناسی و هنرها، این مجموعه به نظر او اساس، موضوع و ماهیتش با علوم طبیعی متفاوت است.

دیلتای در اینجا با آگوست کنت اختلاف دارد. خلاصه حرف دیلتای این است که ذهن انسان یا روح و روان انسان یک ویژگیهایی دارد که این ویژگیها محصول تجربه است، یعنی به نوعی متکامل شده حرف ارسطو است. ارسطو هم می گوید که از طریق تجربه است که مفاهیم اخلاقی پیدا می شوند، دیلتای هم حرفش این است. شبیه و نزدیک سخن ارسطو است، یعنی اینکه از طریق تجربه یک مجموعه ای از مفاهیم در ذهن ما شکل می گیرد که مربوط به این بخش از علوم انسانی که متمایز از علوم طبیعی است. مثلاً متمایز از فیزیک، شیمی، اخترشناسی است. این مجموعه ویژگی خاصی دارد که دیلتای در این کتاب آنرا شرح می دهد که اصولاً در ذهن ما چگونه این مفاهیم شکل می گیرند. این کتاب در واقع متدلوژی شکل گیری مفاهیم در ذهن انسان است، یعنی از لحاظ روانی مفهوم عدالت، شجاعت و... این مفاهیم چگونه در ذهن ما شکل می گیرد. حال کارکرد اینها در جامعه چگونه و به چه صورت است؟ بحث این کتاب این موضوعات است. یعنی ذهن انسان خالق این مفاهیم است منتها خالق نه به معنای افلاطونی که مثلاً ذهنی باشد بلکه از نظر دیلتای مسئله به تجربه بر می گردد.

*در این کتاب آیا به همان بحث دانستن که بعداً گادامر و شلایرماخر به آن پرداخته اند می پردازد؟

می شود گفت که این فیلسوفان که بعد از دیلتای بودند حرف او را تکمیل کرده اند. دیلتای متوفی 1918 است بعد از دیلتای به تعبیر تاریخی البته باید از هوسرل و هایدگر نام برد این حرفها اول به هوسرل می رسد که استاد گادامر است بعد به گادامر که آنها را گسترش می دهند، البته گادامر و شلایرماخر حرفشان فقط حرفهای دیلتای نیست بلکه آنها را گسترش دادند و حرفهای تازه تری دارند.

*روش دیلتای با آگوست کنت چه تفاوتی دارد؟

آگوست کنت در واقع حرفش این بود که در جهان عقلانی یک منطق بیشتر وجود ندارد و آن هم منطق علوم طبیعی است. منطق فیزیک است. ما علوم انسانی را هم باید با منطق علوم طبیعی بررسی کنیم و اساساً از تعبیر فیزیک جامعه استفاده می کند. اما دیلتای حرفش این است که منطق علوم انسانی جداست. متد اینها هرمنوتیک است که دیلتای آنرا در جلد چهارم مفصل بحث می کند. فهم انسان به اصطلاح در مقام فهم پدیده های طبیعی نیست. فهمی که بنابر تجربه بدست آمده است، خلاصه یعنی مکانیکی است. در کل رفتار طبیعت، مکانیکی است و امر مکانیکی قابل فهم نیست برای اینکه آنچه قابل فهم

است باید از اراده انسان برخواسته باشد و از جنس روح انسان باشد و آنچه از اراده انسان برخاسته و جنس روح انسان است معلول همان رفتارهای انسانی است که از همین علوم انسانی متصور است. مباحث حقوقی، سیاسی و... منطقشان از طبیعیات جداست و آن هرمنوتیک است که دیلتای در این کتاب و به ویژه دو جلد اول این کتاب (مجموعه هفت جلدی) آنرا توضیح داده است و اصل و اساس حرفها را گفته است، یعنی منطق علوم انسانی را در آنجا توضیح داده است.

***ارتباط دیلتای با دیدگاه های کانت چیست؟**

در نیمه قرن نوزدهم یک جنبش در آلمان در فلسفه بوجود آمد که بنام نئوکانتی مشهور شد و بسیاری از مفسرین معتقدند که دیلتای، نئوکانتی است و به اصطلاح بزرگترین آنهاست که من در یک جای دیگر به آن اشاره کرده ام که بسیاری هم با آن مخالف بودند و معتقدند که دیلتای نئوکانتی نیست. اما به هر حال مسلم است که دیلتای زیر سلطه کانت است یعنی اصول نئوکانتی این بود که اولاً ما چیزی بنام علم مابعدالطبیعه نداریم و نئوکانتی ها این حرف را تکرار می کنند. اصل دومشان این است که در واقع همان حرف کانت است، علم نوعی آفرینش ذهن انسان است که به اصطلاح اصولش، اصول ذهن انسان است، خلاقیت ذهن انسان است و اینکه ما در علوم انسانی به نظام ارزشها از جمله ارزشهای دینی، اخلاقی و زیبایی می پردازیم که همه اینها در همین مجموعه شکل می گیرند. اینها مفاهیمی است که کانت به ارث گذاشته است و نئوکانتی ها آنها پرورانده اند، فلسفه کانت در آلمان دو شاخه شد یکی ایده آلیسم مطلق که نماینده اش هگل است و بعداً مارکسیسم از آن منتج شد و یک شاخه دیگرش هم همین علوم فرهنگی است که نئوکانتی ها بیشتر به مسائل اخلاق و هنر و زیبایی شناختی را از آن استخراج کردند و دیلتای در همین فضا می اندیشد و اصولاً تحت تأثیر کانت است اعم از اینکه ما رسماً او را نئوکانتی بدانیم یا نه!

***علوم روحی، یا علوم ذهنی که دیلتای می گوید با ذهن مطلق که هگل مطرح می کند چه رابطه ای دارد؟**

دیلتای اصلاً مباحث متافیزیکی را قبول ندارد. در همین جلد اول در "مقدمه بر علوم انسانی" شدیداً به ایده آلیسم هگلی تاخته و آنرا رد می کند و می گوید چیزی بنام ذهن کلی وجود ندارد، ذهن از نظر دیلتای محصول تجربه است که از این نظر همانند جان لاک فکر می کند و فکر می کند که تمام مفاهیم ذهنی محصول تجربه است. منتها تجربه را مفصل تر و ظریف تر... از آنچه جان لاک گفته بود می پروراند. در واقع نوعی "آمپریسم" در ذهنش حاکم است که متأثر از جان لاک است و اساساً آرای ایده ایسم هگل را قبول ندارد. و کلاً متافیزیک را به عنوان یک نئوکانتی رد می کند.